

# بررسی عدم حجیت عقل در «الفوائد المدنیة»

علیرضا حسن‌تبار<sup>۱</sup>

## چکیده

ملازمین استرآبادی مؤسس مکتب اخباری در الفوائد المدنیة که موجب گسترش این مکتب شده است، به دلایلی استناد می‌کند که سبب گمان وی بر نفی حجیت یا بی‌نیازی از عقل شده است؛ مانند برخی روایات که از عمل به عقل منع می‌کند، خاستگاه استفاده از عقل، وقوع مخالفت حکم عقل با واقع و عقاید و احکام شرعیه قطعیه، قطعی‌بودن نصوص و ظنی‌بودن حکم عقل و نفی ملازمه میان حکم عقل و شرع که به‌روش (توصیفی - تحلیلی) هریک از ادله بررسی شد؛ مانند خلط عقل کاشف و حاکم، عدم مقام بیان روایات منکوره و نادیده‌گرفتن معارض، عدم نفی حجیت به‌سبب خاستگاه منفی و وضع قوانین جدید برای عدم مخالفت با واقع به‌جای نفی حجیت، قطعی‌پنداشتن تمامی نصوص و ظنی‌بودن احکام عقل و درنهایت به‌سبب حکمت شارع و تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، ملازمه نیز ثابت است؛ در نتیجه ادله وی برای نفی حجیت عقل در استنباط احکام غیر قابل قبول و فقط موجب وضع قوانین است.

واژگان کلیدی: عقل، حجیت عقل، استرآبادی، فوائد المدنیة، استنباط.

۱. طلبه درس خارج فقه و اصول (ihsntbar@gmail.com).

## مقدمه

از قضایای مشهوره در دو علم فقه و اصول این است که مکتب اخباری، حجیت عقل و قضایای عقلیه را در مسیر استنباط انکار می‌کنند و این تفکر - همان‌گونه که در واقع نیز چنین است - منتسب به رئیس این مکتب یعنی محمد امین بن محمد شریف استرآبادی صاحب الفوائد المدنیة و بذیلة الشواهد المکیة است، ولی اخباری‌ها بر این اعتقاد نیستند و رئیس این مکتب و به تبع آن، صاحب این نظریه را رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام می‌دانند؛ زیرا آنها به اجتهاد خود عمل نمی‌کردند، بلکه فقط به اخبار عمل کردند (استرآبادی، ۱۴۲۶، ص ۴۴۶) و بررسی این سخن به محل خود موکول می‌باشد، اما محرز است که استرآبادی از مخالفان حجیت عقل و استفاده قضایای عقلیه در مسیر استنباط می‌باشد و امروزه اگر کسی با دو رویکرد موافقان و مخالفان حجیت عقل مواجه شود و بخواهد از ادله طرفین بحث کند، باید از استرآبادی و کتاب الفوائد المدنیة و براهینی که وی در آنجا اقامه کرده است، سخن بگوید، ولی کتب اصولی و دروس خارج و نیز مقالات علمی یا به نقد کتاب الفوائد المدنیة پرداخته‌اند؛ مانند المسائل الظهیریة (همان، ص ۵۴۷) یا به نقد مکتب اخباری (رسالة الاجتهاد والأخبار) یا به نقد نفی حجیت عقل در منظر اخباری‌ها (سبحانی، ۱۴۳۲، ج ۳، ص ۱۰۱)، ولی در خصوص حجیت عقل در این کتاب که موجب گسترش مکتب اخباری شد، مطالبی نگاشته نشده است و شاید بتوان دو دلیل را به عنوان سبب این امر حدس زد: نخست، آنکه استرآبادی از عقل به صورت مستقل سخن نگفته است؛ دوم، آنکه دیگرانی که پس از وی آمدند، هم به صورت مستقل و هم کامل‌تر از حجیت عقل سخن گفتند؛ مانند کتاب الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة نوشته

شیخ یوسف بحرانی.

مراحل استنباط احکام شرعی و جایگاه عقل نزد موافقان و مخالفان حجیت آن و تمایز دو مدرسه در فقه امامیه به سبب اختلاف نظر درباره عقل، چرایی و ضرورت بحث از ادله طرفین را آشکار می‌سازد، اما بحث از عقل را می‌توان به گونه‌های متفاوتی مطرح کرد؛ مانند اصل اینکه عقل حکم می‌کند یا خیر، حجیت حکم عقل، مقدار حجیت آن، جایگاه آن در استنباط، قضایای عقلیه معتبره و بحث تفصیلی مستقل از هریک از آنها. در اینجا به حسب موضوع یعنی بحث از عقل در مکتب اخباری و به طور خاص در کتاب الفوائد المدنیة، فقط از اصل حجیت حکم عقل در استنباط بحث می‌شود؛ یعنی صدور حکم توسط عقل حتی در دایره شریعت، از مبادی پذیرفته شده است.

### ۱. معنای عقل

عقل در لغت بر نقیض (فراهدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۵۹) یا ضدّ جهل (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۹۳۹) اطلاق می‌شود؛ همان‌گونه که در بعضی از روایات و نامگذاری ابواب کتب روایی مشاهده می‌شود، ولی ظاهراً این معنا، معنای اصلی نیست و معنایی که از آن نقل یافته، «الحِجْرُ وَالنَّهْيُ» (الجوهري، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۷۶۹) است: «عَقَلْتُ البعيرَ أَعْقَلَهُ عَقْلاً، إذا شددته بالعقال» (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۹۳۹). همچنین برای انسان نیز گفته شده است: «سَمِيَ عقلُ الإنسان . و هو تمييزه الذی به فارق جميع الحيوان . عقلاً لأنه يعقله، ای يمنع من التورط في الهلكة، كما يعقل العقالُ البعيرَ عن ركوب رأسه» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۶۰).

راغب در المفردات، عقل در اصطلاح آیات و روایات را قوه ادراک قبول علم یا خود علم می‌داند و برای آن به شواهدی ذکر می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۵۷۷)، اما در اصطلاح دو علم فقه و اصول، به بحوث فی علم‌الاصول می‌توان اشاره کرد:

مراد از حکم عقل، حکم قوه عاقله به معنای فلسفی آن نیست، بلکه حکمی است که عقل بر سبیل جزم و یقین و غیر مستند به کتاب و سنت صادر می‌کند؛ همان‌طور که نزاع، در خصوص احکام عقلیه‌ای است که در عرض کتاب و سنت می‌توان از آن حکم شرعی را استنباط کرد، نه حکم عقلی واقع در مبادی تصدیق کتاب و سنت؛ چراکه ابهامی در حجیت آن نزد هیچ فردی نیست و باید حجیت خود کتاب و سنت در نهایت به استدلال عقلی ثابت گردد و همچنین مراد، تعبیر محقق نائینی یعنی حکم عقلی در طول ادله نیز نمی‌باشد؛ مانند حکم عقل به وجوب امتثال و اطاعت حکم و قبح معصیت (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۹).

روشن است در نوشتار حاضر، سخن از معنای عقل و تاریخچه تحول معنوی آن در علوم اسلامی، مقدار حجیت آن یا قضایای عقلیه مستقله نیست؛ همان‌گونه که بحث از حجیت یا عدم حجیت عقل نیز نیست، بلکه فقط در صدد بحث از دلایل استرآبادی برای نفی حجیت عقل و بررسی آنها هستیم.

## ۲. عدم حجیت عقل در نصوص

از مهم‌ترین مواردی که شیخ اخباریون، محمدامین استرآبادی برای نفی حجیت عقل در استنباط احکام شریعت بدان استدلال کرده، نهی مصادر

شریعت یعنی اهل بیت رسول خدا ﷺ از این است که عقل را منبع احکام شرع قرار دهیم. وی پس از بیان تاریخ تدوین علم اصول در شیعه یعنی طعن علمای اهل سنت به شیعه در نداشتن کلام و اصول مدون و پیروی از روایات، می‌فرماید علمای شیعه در واکنش به این طعن، شروع به نوشتن کلام و قواعد اصولی فقهی کردند، در حالی که از نهی اهل بیت ﷺ از تعلم کلام مبنی بر عقل و قواعد اصولی فقهی و مسائل فقهی اجتهادی غیر مسموع از آن بزرگواران ﷺ غفلت ورزیده‌اند (استرآبادی، ۱۴۲۶، ص ۷۷).

نهی اهل بیت ﷺ در این عبارت<sup>۱</sup> را بر چند وجه می‌توان تصویر کرد:

- نقصان عقل و عدم توانایی عقل برای رسیدن به احکام شریعت.
- عدم صدور حکم جواز تبعیت از حکم عقل در کلام معصومان ﷺ.
- حرمت عمل به هر آنچه از غیر معصومان ﷺ صادر شده است.

### ۳. بررسی مدعی

برای پاسخ به سه ادعای پیشین باید دو کبرای شرعی و عقلی را نپذیریم و اگر مدعی عدم حجیت عقل بتواند از اخبار دالّ بر دو دلیل ذیل عبور

۱. و سمعت من بعض المشايخ أنه لما غيرت جماعة من علماء العامة أصحابنا بأنه ليس لكم فنّ كلام مدون ولا أصول فقه كذلك ولا فقه مستنبط و ليس عندكم إلا الروايات المنقولة عن أئمتكم، تصدّى جماعة من متأخري أصحابنا لرفع ذلك، فصنّفوا الفنون الثلاثة على الوجه المشاهد و غفلوا عن فهمهم أصحابهم عن تعلم فنّ الكلام المبني على الأفكار العقلية و أمرهم بتعلم فنّ الكلام المسموع منهم ﷺ و كذلك عن القواعد الأصولية الفقهية الغير المسموعة منهم ﷺ و كذلك عن المسائل الفقهية الاجتهادية و صرحوا ﷺ بأنه علموا أولادكم أحاديثنا قبل ألفة أذهانهم بما في الكتب الغير المأخوذة عنّا و صرحوا بأنّ ما في أيدي الناس من حقّ فقد خرج منّا أهل البيت و ما في أيديهم من باطل فمن أنفسهم.

کند، نوبت به بررسی آیات و روایات می‌رسد که آیا حقیقتاً عقل ناقص است یا شارع حکم به جواز نداده است یا ادله‌ای که از نقصان عقل و عدم جواز تبعیت از عقل سخن گفته‌اند، در مقام بیان مطلب دیگرند:

- یا احکام عقلیه را حکم صادر از خدا و رسول باطنی ندانیم.

- یا احکام شرعیه را الطاف احکام عقلیه ندانیم که البته نفی هر دو به سبب ورود اخبار، غیروارد است.

#### ۴. عقل در آیات و روایات

در مکتب امامیه، اختلافی در شرافت عقل به حسب آیات و روایات نیست؛ چراکه قرآن کریم مکرّر به تعقل امر، و از ترک تعقل نهی می‌کند و عقل را ممیّز انسان و حیوانات قرار داده است (اصفهانی، ۱۴۱۰، ص ۸۲، باب ۱). در روایات نیز شرافت عبادت و عبودیت را منوط به عقل و از آنچه عقل را زایل می‌کند، در فقه شیعه نهی شده است که برای آیات می‌توان به چند دسته اشاره کرد:

- تعقل در آیات خداوند برای ایمان به خدا و پیامبران: بقره: ۷۳ / بقره: ۱۶۴ / بقره: ۱۷۰ / بقره: ۱۷۱ / بقره: ۲۴۲ / یونس: ۴۲ / یونس: ۹۹ / رعد: ۴ / نحل: ۱۲ / نحل: ۶۷ / انبیاء: ۶۶ / حدید: ۱۷.

این دسته از آیات قرآن کریم اگرچه دلالت بر شرافت عقل و تعقل دارد، ولی در این بحث، منتج مدّعی خصم نیست؛ چراکه این دسته از آیات از احکام و کیفیت استنباط احکام سخن نمی‌گوید، درحالی‌که معنای عقل در فقه و اصول، منحصر در این معناست - همان‌گونه که از بحوث فی علم‌الاصول نقل شد - بلکه فقط در جایگاه و بیان ایمان و اعتقاد به خلقت، توحید، نبوت،

معاد و غیر آن از اصول دین و مذهب است.

- تعقل برای رعایت احکام الهی و تقوا: مائده: ۵۸ / انعام: ۳۲ / انعام: ۱۵۱ / انفال: ۲۰ / فرقان: ۴۳.

این دسته از آیات نیز خارج از محل بحث است؛ چراکه مخاطب این آیات افرادی‌اند که خدا و احکام وی را شناخته‌اند و توبیخ متوجه شخصی است که پس از معرفت به احکام، به سبب امیال و... خداوند را انکار می‌کند یا به احکام الهی عمل نمی‌کند و این امر کاملاً متفاوت از جواز استفاده از عقل به عنوان منبعی در کشف احکام الهی است.

#### ۴-۱. تعقل در آیات قرآن کریم (انبیاء: ۱۰ / زخرف: ۲)

روشن‌ترین آیات برای استدلال به قرآن کریم برای حجیت عقل در استنباط احکام شرع را همین آیات می‌توان دانست؛ هرچند این آیات بر حجیت ظاهر قرآن کریم دلالت می‌کند، ولی عقل و قضایای عقلیه به مستقالات عقلیه منحصر نیستند و در این مجال، همین اندازه تشویق شارع به تعقل در آیات قرآن که مشتمل بر احکام شریعت و مهم‌تر از احکام نیز است، برای مستدل کافی است.

مگر اشکال معارضه این آیات با روایات نقصان عقول رجال در فهم از قرآن کریم که بحث آن می‌آید، لکن به‌طور خلاصه باید بیان شود که اگر استدلال به آن روایات از لحاظ سندی و دلالی نیز تمام باشد، آنچه باید عرضه شود روایات و آنچه میزان است، قرآن کریم است و تا بدین جا نه‌تنها معارضه مستقر نیست، بلکه دفع معارضه نیز می‌شود.

همچنین ممکن است استفاده از آیاتی که امر کرده‌اند به تعقل در اصول

دین یا تقوی برای اثبات مدعی به تقریر: عقل مورد تشویق شارع برای فهم اصول دین یا عمل به احکام دین مطابق تقوا، همان عقل استفاده شده در استنباط احکام شریعت است؛ به عبارت دیگر مناط و ملاک در قبول عقل و قضایای عقلیه در هردو بحث یکی است پس حکم آنها نیز باید یکی باشد و اگر حجیت عقل در توحید و نبوت و ارشاد به قبول احکام و عمل طبق آنها قبول گردد، باید در استنباط احکام شریعت نیز حجت باشد؛ افزون بر اینکه اصول دین و ارشاد به قبول احکام، به مراتب مهم‌تر از احکام اعتباری می‌باشد چراکه جعل و کیفیت جزای آن به دست شارع است - هر چند احکام را تابع مصلحت و مفسده بدانیم - در نتیجه استدلال بر وحدت مناط و اولویت می‌باشد.

ممکن است بر این مطلب اشکال شود به بیان اینکه در مکتب اخباری، عقل و قضایای عقلیه معتبر نیست تا بتوان به عقل استدلال کرد، اما این سخن نیز مردود است؛ زیرا عقل مردود در این مکتب، عقل در مسیر استنباط است و اگر مطلق عقل و قضایای عقلی را منکر می‌شدند، به هیچ عنوان نمی‌توانستند مدعایی را اثبات کنند؛ چه مدعی دینی و چه غیردینی.

همچنین استدلال بر اولویت، تکیه بر نص دارد، مگر گفته شود این مقدار از قضایای عقلیه نیز در مکتب اخباری معتبر نیست البته چنین ادعایی بسیار بعید است.

#### ۴-۲. عقل در روایات

می‌توان ادعا کرد در روایات، شرافت و بلکه حجیت آن، امری بدیهی

است؛ همان‌گونه که کلینی<sup>ع</sup> فرموده است: «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار و به يحتج و له الثواب و عليه العقاب» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۹) و اگر اخباری معتقد به اخبار هم منکر حجیت عقل شده است، به سبب عروض بعض شبهات می‌باشد و گرنه در مقتضی شکی نیست؛ به همین دلیل روایاتی که ممکن است مکتب اخباری بدان استناد کند، نقل و مورد بررسی قرار داده می‌شود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ... مَا مِنْ أَمْرٍ يُخْتَلَفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۶۸ / کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۰).

محل بحث در این روایت، عبارت «و لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ» می‌باشد که ظاهر این فقره از روایت، نقصان عقول در کشف احکام شرعیه از قرآن کریم است و می‌توان بدین فقره، علاوه بر نفی حجیت ظاهر قرآن برای غیر معصومان<sup>ع</sup>، به واسطه مفهوم اولویت بر نفی حجیت عقل نیز استدلال کرد، هر چند صحت این استدلال در مکتب اخباری زمانی است که مفهوم اولویت را از قضایای عقلیه به شمار نیاورد و البته اگر هم بدین مبنا ملتزم بشود، باید در بحث سابق یعنی تعقل در امور اعتقادی نیز مفهوم اولویت را پذیرفته و حجیت عقل را نتیجه بگیرد.

اما روایت، علاوه بر مرسله بودن سند آن (اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۲۳۸ / همو، ۱۴۰۶، ج ۱۵، ص ۳۷۰ / نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۹، ص ۲۹۶)، در مقام بیان جایگاه فسران قرآن کریم یعنی اهل بیت رسول الله<sup>ص</sup> است و خداوند ابلاغ دین و شریعت را بر دوش آنان قرار داده است و اینکه هیچ رطب و یابسی نیست، مگر اینکه در کتاب خداست ولی کسی بدان آگاه نیست به جز ائمه اثنا عشر<sup>ع</sup> و شاهد بر این تفسیر از روایت، دیگر روایتی است که پس

از آن نقل شده است؛ در نتیجه هیچ حکمی در این روایت مبنی بر نفی حجیت حکم حاصل از تعقل و تدبیر نیست؛ همان‌گونه که حکمی بر نفی حجیت ظاهر قرآن نیز نیست.

تمامی مطالب گذشته مبنی بر این است که منظور از عقل در این روایت، عقل به‌عنوان مصدر و منبعی در عداد قرآن و روایات باشد، درحالی‌که عقل در این روایت، عقل کاشف است و خلاصه منظور روایت این می‌شود که عقل مردم نمی‌تواند کشف تامّ از ادلّه خصوصاً قرآن کریم داشته باشد، مگر آنکه توهم اولویت بشود؛ بدین‌معناکه اگر عقل نمی‌تواند از نصّ یا ظاهر قرآن کریم کشفی داشته باشد، به طریق اولی نمی‌تواند خود به‌عنوان مصدر (حاکم) باشد؛ به‌عبارت‌دیگر زمانی که عقل نمی‌تواند احکام شرعی را از متن قرآن که اصولی ادعای حجیت ظاهر آن را دارد، کشف کند، چگونه می‌تواند خود حکم به جنس یا تعیین حکم شرعی کند؟ اولاً، این روایت در مقام بیان مفسّران حقیقی قرآن و تأویلات آن است که می‌توان آن را در حدیث طولانی دیگری از پیامبر ﷺ به‌واسطه ائمه هدی یافت که به دو فقره آن اشاره می‌شود:

لَيْسَ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا مِنْهُ حَرْفٌ إِلَّا وَ إِنْ لَهُ تَأْوِيلٌ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ  
 وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ . الرَّاسِخُونَ نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ وَ أَمْرَ اللَّهِ سَائِرَ الْأُمَّةِ أَنْ يَقُولُوا . آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ  
 رَبِّنَا وَ مَا يَذَكِّرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَلْبَابِ وَ أَنْ يَسْأَلُوا لَنَا [ وَ يَرُدُّوا عِلْمَهُ إِلَيْنَا ] .

و نیز عبارت بعد آن که فرمود:

وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ . وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ هُمُ الَّذِينَ  
 يَسْأَلُونَ عَنْهُ وَيَطْلُبُونَهُ وَ لَعَمْرِي لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنَا وَ اتَّعُونَا وَ قَلَّدُونَا  
 أُمُورَهُمْ . لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ... إلخ (هلالی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۷۷۱).

ثانیاً، عقل به عنوان مصدر و منبع شرعی که در قضایای عقلیه مستقله از آن بحث می‌شود، حکم به وجود یا عدم حکم شرعی یا تعیین جنس آن نمی‌کند، مگر زمانی که موضوع برای او روشن شده و موضوع را به صورت کامل شناخته و هیچ نقطه مبهمی برای وی باقی نمانده باشد و این امر بسیار با آنچه از عقل به عنوان کاشف از آن بحث می‌شود، متفاوت است.

در نهایت نیز می‌توان گفت بر فرض اینکه تمامی سخنان قبلی پذیرفته نشود، نوبت به تعارض این روایات با آیات ذکر شده می‌رسد و اگر هم در دلالت آیه خدشه یا ظاهر قرآن را حجت ندانیم، نوبت به تعارض این روایت با روایات قطعیه دیگر می‌رسد که بعضی آن ذکر می‌شود:

فَقَالَ: يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ لِلْبَطْنِ بَطْنًا وَ لَهُ طَهْرٌ وَ لِلطَّهْرِ طَهْرٌ يَا جَابِرُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوْهَامًا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرَفٌ عَلَى وُجُوهِ (برقی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۰۰).

حدیث مضمومه است، ولی این اشکال وارد نیست؛ چراکه خصم یعنی اخباری، به رجالی بودن خود را ملتزم نمی‌داند؛ بنابراین در نهایت می‌توان اشکالی مبنایی دانست.

روشن است که متن این روایت، نصّ در تفسیر عبارت «نقصان عقول رجال» در روایت سابق است و اینکه این عبارت تنها دلالت بر حصر مفسران قرآن در ائمه علیهم السلام و وجود بطن برای قرآن است و بسیار بعید است از این بیان، عدم حجیت عقل در استنباط احکام شرعیه را بتوان استظهار کرد:

فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وَجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ لِامْتِنَاعِهَا

مِنَ الشَّيْبَةِ وَالتَّشَاكُلِ بَلْ هُوَ الَّذِي لَا يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِهِ وَ لَا يَتَبَعَضُ بِتَجْرِئَةِ الْعَدَدِ إلخ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۸).

در قوت اعتبار این روایت و انتساب این خطبه به حضرت علی<sup>علیه السلام</sup>، نقل کلام مجلسی<sup>رحمته الله</sup> کفایت می‌کند:

ضعیف لکن هذه الأخبار قوة مبانيه و رفعة معانيها تشهد بصحتها و لا تحتاج إلى سند مع أن هذه الخطبة من الخطب المشهورة عنه صلوات الله عليه (اصفهانى، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۳۵).  
استنهاد به مثل این خطبه البته مورد خدشه است؛ زیرا در مقام بیان استنباط احکام شرعی نیستند، بلکه تنها از اعتقادات و وجود واجب‌الوجود سخن می‌گویند؛ همان‌طور که شرح بعضی از علما که به اخباری بودن مشهورند همچون مجلسی<sup>رحمته الله</sup> نیز شاهد همین سخن است (همان، ص ۳۶):

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ<sup>عليه السلام</sup>: إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرْءَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ وَ لَا يَصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلَّمَ وَ مَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدَى وَ مَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمُنَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۷، ص ۲۶۲).

روایت آخر که ممکن است اخباری بدان استناد کند، همین روایت شریف است که به‌طور غالب با حذف کلمه «الناقصة» پس از «عقول» ذکر می‌شود و برخلاف روایات سابقه، هم سند معتبری دارد و هم حمل آن بر احکام شرعیه ممکن است، باین‌حال دلالتی برای اثبات کلام اخباری ندارد؛ زیرا تفسیر عقول به ناقصه، دلالت می‌کند بر عدم نفی حجیت عقل به‌صورت کلی و کلمه ناقصه دلالت بر عقول و قضایای عقلیه مخصوصه‌ای چون قیاس و رأی و مصالح مرسله دارد و اگر معنای مذکور مراد نباشد، باید ملتزم بدین شد که تمام عقول ناقص‌اند که کسی چنین

ادعایی ندارد.

به عبارتی دیگر: وصف، مشعر به علیت است؛ یعنی اگر حکمی در این باب از عقل پذیرفته نمی‌شود، بدین سبب است که آن عقل یا قضایای عقلیه در رسیدن به مراد، ناقص‌اند و مفید یقین نیستند، مگر آنکه ادعای غلبه به‌مانند «وَرَبَّائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ» (نساء: ۲۳) بشود؛ البته این سخن، خالی از وجه نیست.

همچنین اگر اشکال شود که سیاق روایت باتوجه به علم خارجی به فساد قیاس مطلقاً، بدین نکته اشاره می‌کند که منظور از صفت ناقصه برای عقول در این روایت، بدین معنا نیست که ما دو نوع عقل داریم و تنها از عقول ناقص نهی می‌شود، بلکه مراد، نقصان تمام عقول است؛ زیرا آراء و مقایسه در دین خدا را به فاسد یا باطل توصیف می‌کند هرچند مطابق واقع اتفاق بیافتد.

پاسخ داده می‌شود: این استظهار تنها زمانی صحیح است که از عقل و عقول در روایات، انصراف بر مصادیق خاص حاصل نشود؛ البته تمام آن مصادیق باطل‌اند و در این صورت به سیاق روایت نیز ضرری وارد نمی‌شود و می‌توان ادعا کرد که ذکر مقایسه و آرا نیز از باب ذکر مثال برای عقول ناقصه یا ذکر سبب عدم حجیت عقل و قضایای عقلیه مخصوصی می‌باشد.

شاهد بر مطلب را می‌توان این دانست که پس از رسول خدا ﷺ بعضی از صحابه مانند خلیفه ثانی به استحسان و مصالح روی آوردند و گاه موجب تغییر حکم خدا می‌شدند مانند تحریم متعه یا نماز تراویح و اسم این کار را عمل به عقل می‌گذاشتند. برای این مطلب می‌توان به شرح

نهج البلاغه / ابن ابی الحدید رجوع شود که وی تصریح دارد خلفا به صلاحدید و موافقت خود عمل می‌کردند، ولی حضرت علی علیه السلام به دین عمل می‌کرد، اما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله همان‌طور که خداوند این وصایت را به آنان داد، با هر چه که امکان داشت در مقابل این تفکرات می‌ایستادند؛ چه گاه در مسائل فرعی و چه مانند حدیث مورد استناد در کلیات.

در ادامه همین مکتب می‌توان از ابوحنیفه نام برد که مکتبی را در مقابل مکتب معصومان علیهم السلام بنا نهادند و ادعای مرجعیت دینی در مقابل امامان علیهم السلام می‌کردند و آن عقلی که آنان ادعا می‌کردند، قیاس و اجتهاد به رأی و استحسان بود؛ همان‌طور که خود این روایت بدان دلالت دارد: «وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ». اگر منظور از عقول، غیر از قیاس و استحسان و رأی و ظنون غیر معتبره بود، هر آینه باید عقول و قضایای عقلیه را بار دیگر در عداد رأی و قیاس در ذیل روایت ذکر می‌کردند.

استشهاد به روایاتی دیگر در این سیاق نیز ممکن است، مانند:

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقْيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقْيَاسِ فَلَمْ تَزِدْهُمْ الْمَقْيَاسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا وَ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَصَابُ بِالْمَقْيَاسِ (كليني، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۶).

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ ... إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزِدَاوَا مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَصَابُ بِالْقِيَاسِ (همان، ص ۵۷).

این دو روایت، هر چند روایت / ابن حمزه ثمالی و عبارت «العقول الناقصة» را تخصیص نمی‌زنند، اما اشعار بدین دارند که معنای اینکه دین خدا را با قضایای عقلیه نمی‌سنجند این است که با قضایای عقلی ظنی مانند قیاس نمی‌توان دین را فهمید که البته مثل آن در فقه امامیه ممنوع است.

سخن در باب این روایت تمام شد، مگر آنکه ذکر این نکته واجب است که اگر هم تمامیت دلالت این روایت را بر نفی مطلق حجیت عقل بپذیریم، بحث در تعارض این روایت ظنی یا حتی قطعی با آیات و روایات معتبره شروع می‌شود که برای روشن‌تر شدن این تعارض، علاوه بر آیاتی که گذشت، تنها به چند حدیث در این باب ارجاع داده می‌شود که در مجموع این روایات، عقل ملاک تکلیف، مخالف اطاعت شیطان، صاحبان آن ممدوح خداوند، سبب عبادت خداوند و اکتساب بهشت، سبب افضلیت از ملائکه، حجت باطنی و... می‌باشد (همان، ج ۱، ص ۱۲/ برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۵/ ابن بابویه، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۵).

اگر مستشکل همچون اخباری معتدل یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی<sup>۱۰</sup> اشکال کنند که هیچ شک و شبهه‌ای در این نمی‌باشد که عقل صحیح فطری، حجتی از حجج الهی است، ولی تا زمانی که غلبه او هام فاسده وی را تغییر ندهد یا تعصّب و علاقه مقام و مانند آن از اغراض در آن تصرف نکند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۳۱).

پاسخ داده می‌شود که با این سخن یعنی شما حجیت عقل و قضایای عقلیه را فی‌الجمله پذیرفته‌اید، اما ادعای مانعی برای تمسک به عقل می‌کنید که علاوه بر عدم کلیت آن، امکان خلّو از این موانع و همچنین لغویت آیات و روایات باعث به عقل را می‌توان پاسخ داد.

همچنین این اشکال، خروج از بحث می‌باشد؛ چراکه اولاً، در اینجا در مقام بیان حکم حجیت یا عدم حجیت عقل در نصوص می‌باشیم و نمی‌توان به استدلال عقلی تمسک کرد؛ ثانیاً، سخن شما نفی حجیت نمی‌کند، بلکه لزوم وضع قوانین یا عدم اجازه استفاده از عقل در احکام برای هر فردی

را تنها اقتضا دارد.

### ۵. خاستگاه استفاده از عقل در احکام شرعیه

در دو موضع از کتاب (استرآبادی، ۱۴۲۶، ص ۷۷-۱۲۳)، مشکلی دیگر برای اخباری‌ها در عمل به عقل ظاهر می‌شود و آن خاستگاه و ریشه عمل به عقل می‌باشد که در اشکال اول بدان اشاره شد از: واکنشی‌بودن تصنیف علم کلام و اصول در برابر طعن اهل سنت. مطالعه کتب معتزله و عمل بر منوال آنان. مطالعه کتب عامه برای اغراض صحیح، ولی اعجاب از قواعد و تقسیمات و سپس واردکردن آنها در کتب خود، درحالی‌که نیازی بدان نداشتند.

مشهور است که علم اصول فقه به‌دست علمای اهل سنت به‌سبب نداشتن منبع و مصدر صدور احکام پس از رسول خدا ﷺ تدوین شده است، اما علمای امامیه تنها از آنها در علم اصول تقلید کرده‌اند؛ چیزی شبیه یک عکس‌العمل که البته این بحث را باید در موضع خود دنبال کرد. البته در جای خود استدلال کرده‌اند که علم اصول در زمان معصومان علیهم‌السلام استفاده می‌شد و حتی در تدوین نیز شاگردان ایشان پیش‌قدم بودند، ولی حتی اگر ادعای سابق هم پذیرفته باشد، خصم باید اثبات کند که اولاً، استفاده از عقل در دامن اهل سنت شکل گرفته است؛ ثانیاً، معصومان علیهم‌السلام نیز از عمل بدان نهی کرده‌اند؛ به‌عبارت‌دیگر اینکه علمی به‌دست غیرشیعه تأسیس یا تدوین شده باشد، موجب حکم به عدم جواز استفاده از آن علم و عمل طبق آن نمی‌شود، چه آنکه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «أطلبوا العلم ولو بالصحین» و

قطعاً منظور پیامبر ﷺ، شیعیان و حتی مسلمانان (الصین) نبوده است. در نهایت مدعی باید قضایای عقلیه به خصوص در استنباط شرعی را از منظر معصومان ﷺ نفی کند که عدم آن گذشت، در غیر این صورت تدوین علم اصول به دست علمای اهل سنت، هیچ مقداری از کلام وی را اثبات نمی‌کند.

خلاصه کلام: بحث از ریشه و خاستگاه علم یا مسئله یک علم، گرچه در تبیین مسئله کمک می‌کند، ولی هیچ ربطی به نفی و اثبات یک شیء ندارد که البته این بنا بر تسلیم این است که اصول به دست اهل سنت تدوین یافته باشد که این خود اول الکلام است؛ هر چند این نوشتار از آن بی‌نیاز است؛ چراکه برای اخباری، دلیل نقلی حجیت دارد و برای اثبات یا نفی یک شیء باید به دلیل نقلی تمسک کند و هیچ دلیل نقلی برای بی‌اعتبار بودن یک علم یا یک مسئله به سبب خاستگاه منفی آن مسئله و علم در دست نمی‌باشد.

## ۶. مخالفت حکم عقل با بسیاری از امور اعتقادی و احکام شرعی قطعی

استرآبادی برای نفی عمل به عقل، به مخالفت حکم عقل با مسائل اعتقادی و احکام قطعی شرع تمسک می‌کند و می‌فرماید که عمل به عقل، سبب شده است که رجوع به روایات نشود و حتی خود آنان هم متوجه این مطلب نشوند که در مسئله‌ای روایت هست، در حالی که آنان به حکم عقل خود عمل کردند و بهتر است که ابتدا ادله نقلی را بررسی کنند و سپس به توضیح و تأیید عقلی بپردازند (همان).

پاسخ: مخالفتی که در کلام استرآبادی می‌باشد، قضیه خارجی است؛

بدین معناکه *استرآبادی* ۱۱ کتب مجتهدان و فقها را دیده و گمان کرده است که بسیاری از فتاوی و مبانی آنها مخالف اخبار است و سبب این مخالفت را نیز عمل طبق عقل و اعتماد به عقل در امور شرعی می‌داند، ولی این تنها صرف ادعا و بدون برهان یا شاهد می‌باشد.

بر فرض قبول، به جز طعن بر بعض فقها و حُسن التفات به بعضی از خطاها برای جلوگیری از تکرار، موجب هیچ چیز دیگری از جمله عدم حجیت عقل نمی‌شود؛ چراکه برای نفی حجیت عقل باید به قضیه حقیقیه تمسک بشود، درحالی که کثرت وقوع مخالفت، نهایت چیزی که بتواند ثابت کند، وضع بعض قوانین - مانند بعض مسائل علم اصول - در استفاده از عقل در هنگام استنباط احکام شرعی می‌باشد؛ همان طور که کثرت خطا در تفکر، موجب حکم به فکر نکردن نشده است، بلکه قوانینی برای صحیح فکر کردن وضع یا کشف کردند که در علم منطق از آن بحث می‌شود.

از همین سنخ است نقد *استرآبادی* بر فتوایی که مبتنی بر تمسک به عقل و ترک حس بوده در دو باب قبله (همان، ص ۳۶۵) و باب شهادت (همان، ص ۴۹۱) که این دو نیز دلالتی بر ترک عقل و قضایای عقلیه نمی‌کند، مگر در مواردی خاص که شارع، بلکه خود عقل نیز آنها را حسّی قلمداد کرده است، البته اشکال مهم‌تر این است که این اختلاف از شناخت موضوع می‌باشد درحالی که بین اصولی و اخباری در حجیت عقل، اختلاف در شناخت حکم است، همچنین این دو فتوا و تقسیم عقل و قضایای عقلیه توسط *استرآبادی* و حکم به حجیت آنچه قریب به حس باشد (همان، ص ۲۵۶)، می‌تواند شهادت دهد بر تعلیل سیدحسین بروجردی به نقل از مرتضی مطهری مبنی بر اینکه در قرن یازدهم اندیشه اعراض از

عقل و اعتماد بر حسیات در شرق و غرب تولد یافت و در شرق / امین  
 استرآبادی پرچم آن را برافراشت.

این شواهد همان‌طور که جعفر سبحانی فرموده است، تنها دلالت بر  
 تقارن این دو تفکر دارد و نه سببیت (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۲، ص ۲۵۶).  
 اگر مخالفت عقل با عقائد و احکام شرعیه قطعیه از باب قضیه حقیقیه  
 ادعا شود:

اولاً، مستدل گمان کرده است قضایای عقلیه، نتیجه‌ای جز ظنّ ندارد؛  
 زیرا قطع به متناقضین و ضدّین محال است بالوجدان و البته چنین فرضی  
 خلاف فرض اصولی نیز می‌باشد، چه آنکه اصولی تنها قضیه عقلیه قطعیه  
 را مستقلاً حجت می‌دانند (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۹) و اصل در ظنون،  
 عدم اعتبار و عمل طبق آن را حرام می‌دانند (انصاری، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۳۳)؛  
 در نتیجه بحث از ظنّ صادر از عقل، خروج از بحث است، علاوه بر آنکه  
 عدم حجیت آن اجماعی است.

ثانیاً، اگر هم تعارضی بین عقل ظنی و شرع قطعیه رخ دهد، تعارض  
 مستقری نیست که عقل را ترجیح دهیم، بلکه قطع بنفسه مقدم است بر ظنّ؛  
 به همین دلیل چنین مخالفتی بر فرض وقوع، ثمره خلاف شرع ندارد.  
 ثالثاً، این ادعا مبتنی بر نفی ملازمه عقل و شرع و همچنین نفی تبعیت  
 احکام از مصالح و مفاسد می‌باشد و در غیر این صورت چطور ممکن است  
 که عقل حکمی خلاف حکم شرع داشته باشد؟

۱. نزاع بین الإمامیة أنفسهم فی مشروعیة إستنباط الشرعیة عن الأدلة العقلیة القطعیة و قد ذهب المشهور  
 إلى صحة ذلك و ذهب المحدثین إلى عدم حجیتها.

## ۷. قطعیت نصوص و ظنی یا وهمی بودن حکم عقل

دلیل دیگر *استرآبادی* برای نفی حجیت حکم عقل، قطعی بودن نصوص و ظنی یا وهمی بودن حکم عقل است که گاه با بیان اینکه روایات شامل قواعد قطعیه‌ای اند که سد مسدّ خیالات عقلیه در کتب اصولی می‌شوند (همان، ص ۹۱) و گاه با عبارت خیالات ظنیه یا مقدمات عقلی که به‌زعم اصولی قطعی‌اند، طعنه بر وهمی بودن حکم عقل می‌زند (همان، ص ۲۳۹) که البته کلام ایشان در تقدّم نصوص در استنباط احکام از مسلمات است، مگر در بعضی از مسائل که دلیل عقل را اصل و اخبار را ارشاد بدان می‌دانند، ولی زمانی که می‌خواهد از قضایای عقلیه نام ببرد، تعبیر به خیالات می‌کند که البته اگر فحص شود، انتساب ظن و خیال و وهم به عقل را می‌توان بیش از این یافت (همان، ص ۲۴۲).

آنچه بیان شد، یا قضیه خارجی می‌باشد؛ بدین معناکه فقها عمل کردند به دلایل عقلی ظنی مانند استصحاب یا وهمی مانند استحسان که:

علاوه بر سختی اثبات آن در فقه امامیه، دلالتی بر نفی حجیت عقل ندارد، بلکه تنها موجب وضع قوانینی می‌شود؛ مانند جایگاه و مقدار حجیت عقل، یا قضیه حقیقه می‌باشد؛ بدین معناکه عقل، حکم قطعی صادر نمی‌کند؛ در نتیجه قضایای عقلیه علم اصول دائماً ظنی‌اند که:

اولاً، تمام نصوص قطعی نیستند، بلکه یا از جهت سندی یا دلالی مظنون می‌باشند تا آنجا که شاید بتوان گفت تمام نصوص ظنی‌اند، مگر معدودی.

ثانیاً، بنا بر مکتب اخباری، حجیت حکم عقل مبتنی بر صدور حکم قطعی نمی‌باشد، بلکه وجود نقلی بر اعتبار آن قضیه عقلیه کفایت می‌کنند؛ مانند استصحاب.

ثالثاً، خود این ادعا نیاز به دلیل دارد و دلیل یا عقلی است که در مکتب اخباری تنها مفید ظن است، موجب دور می‌شود و اگر نقلی باشد، یا روایت «العقول الناقصة» می‌باشد که بیان آن گذشت، یا غیر این روایت است که علاوه بر بیان، نیاز به اثبات قطعیت صدور و دلالت و همچنین رفع معارضه با سایر نصوص و بیان کیفیت صحت و التزام به بعض مسائل اعتقادی ظنی که حاصل از عقل می‌باشد را به همراه دارد.

رابعاً، بیان شد که دلیل عقلی معتبر نزد اصولی، دلیل منتج قطع مانند حُسن و قبح عقلی می‌باشد.

خامساً، اگر قضایای عقلیه معتبر نباشد، نمی‌توان بر هیچ‌چیز استدلال کرد، حتی اگر تمام استدلال نقلی باشد. به بیان آنکه تمام قضایا چه حسی و چه غیر آن، تکیه بر قضایای عقلیه دارد که اقل آن، قضیه استحاله اجتماع نقیضین می‌باشد.

سادساً، این سخن تنها در زمانی صحیح است که نصوص قطعی باشد، اما اگر نصوص ظنی باشد - که غالباً این‌طور است - یا نصی در بین نباشد، دیگر اشکالی باقی نمی‌ماند.

## ۸. عدم مطابقت حکم عقل با واقع

آخرین دلیلی که استرآبادی برای نفی حجیت عقل بدان اشاره می‌کند، کثرت خطای حکم عقل با واقع می‌باشد که بدین مطلب در چند موضع از کتاب اشاره داشت؛ در تقسیم قضایای عقلیه (همان، ص ۳۱۳)، در ردّ اخذ به غیر مسموع (همان، ص ۲۳۹)، در عادت عجم به اخذ کلام اهل بیت علیهم‌السلام (همان، ص ۵۳۳) و در عدم جواز تمسک به مقدمات عقلی در عقاید (همان، ص ۲۴۱).

ابتدای بحث باید پرسید منظور از واقع چیست؟ آیا در علم فقه، فقیه یا مکلف به دنبال هستی و نیستی می‌باشد یا به دنبال باید و نباید و به عبارت دیگر آیا واقع که در لوح محفوظ است، مقصود مکلف است یا حجت شرعی؟ و آیا حجت یعنی آنچه مطابق واقع باشد؟ البته چنین نیست، خصوصاً در مکتب *استرآبادی* که ملازمه‌ای بین حسن و امر شارع یا قبح و نهی شارع نیز نمی‌بیند (همان، ص ۳۲۹).

تقسیم قضایای عقلیه نیز محل سؤال است؛ چراکه بنا بر مکتب ایشان، باید برای صحت این چنین تقسیمی اقامه دلیل نقلی کند و این تقسیم صحیح نیست به سبب اینکه قسم اول در نظر ایشان که کلام معصومان علیهم‌السلام می‌باشد، به دست مستدل نرسیده، مگر از طریق قضیه عقلیه و اگر هم حاکی از نقل را نقل به‌شمار آوریم، دیگر ذیل اقسام انظار عقلیه به‌شمار نمی‌رود. همچنین «القسم المقبول من النظر» نیز دارای ضابطه نیست.

حجیت تشخیص در اثبات نبی (عام و خاص) نزد *استرآبادی*، یا به حصول قطع می‌باشد که اعم از صادر از عقل و نقل است و گذشت که نقل بدون نیاز به عقل نیست، یا به حدس است که به طریق اولی آنچه از عقل و قضایای عقلیه نزد اصولی حاصل می‌شود، حجت می‌باشد؛ چراکه عقل در علم اصول، آن چیزی می‌باشد که مفید قطع باشد، حال آنکه حدس یا مفید ظن است یا وهم و هنگامی که حدس را به هر دلیلی قبول کند، باید عقل را نیز قبول کند، مگر مدعی شوند که حدس را به سبب حدیث قبول کرده‌ایم، نه ظن حاصل از آن؛ همان‌طور که کلام وی نیز اشعار دارد، که در پاسخ گفته می‌شود علاوه بر دور در مسئله که پیش از اثبات مسائل اعتقادی نمی‌توان به مفاد حدیث اخذ کرد، این کلام تنها در اصول دین می‌باشد و نه

فقه که به دنبال حجت است. البته این موجب تقدیم مرجوح بر راجح است و این امر عقلاً قبیح است.

البته اخباری، حکم عقل و ملازمه را قبول ندارد، اما دلیل حکم به کثرت خطا یا عقلی می‌باشد که دور است، یا نقلی می‌باشد که نقلی به چنین دلالتی به دست ما نیست، مگر تمسک به اخبار نفی قیاس شود که البته پاسخ داده می‌شود مانند قیاس مورد ردع شارع است و قضایای عقلیه اصولی علاوه بر قطعی بودن، یا به امضای شارع رسیده یا دست‌کم شارع ردع نکرده است.

آری! در اینکه عقل در صدور حکم به سبب خارجی ممکن‌الخطاست، شکی نیست، ولی اشکال مشترک‌الورود است؛ زیرا در عمل به نصوص نیز احتمال مخالفت واقع می‌باشد؛ همان‌طور که شیخ/انصاری بدان اشاره کرده است (همان، ج ۱، ص ۱۵) و علاوه بر خطای ادراک، روایاتی که معارض صادر شده برای حفظ جان اهل بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> و شیعیان نیز موجب مخالفت با واقع می‌شوند.

### نتیجه

دلایل نفی حجیت عقل در کتاب الفوائد المدنیة نقل و بررسی شد که نخستین دلیل و تکیه‌گاه وی، چهار روایت بود که از عمل به عقل نهی می‌کردند و به عدم مقام بیان و معارضه با ادله قطعی نقض شد. دومین دلیل که تأسیس علم اصول به دست مخالفان بود نیز به تأسیس این علم توسط اهل بیت، توصیه آن‌ها در عمل به عقل و به عدم ملازمه میان منشأ غلط و محصول غلط نقض شد. سپس به مخالفت حکم عقل با بسیاری از امور قطعی شرعی

تمسک کردند که علاوه بر عدم اثبات مخالفت، حکم عقل معتبر، قطعی می‌باشد. همچنین دلیل مدعی فقط شامل وجدان نصوص معتبر و حقیقی بودن قضیه است که اگر خارجی باشد، خروج از بحث می‌باشد. دلیل چهارم نیز قطعیت نصوص در مکتب وی و ظنی بودن حکم عقل است. دلیل مذکور علاوه بر نفی این کبرا، ظنی بودن حکم عقل یا دلیل عقلی دارد که دور است یا نقلی که مفقود است و ادله خطای حکم عقل فقط به وضع قوانین برای استفاده عقل می‌انجامد، نه نفی حجیت عقل. در نهایت از روایات و اشکالات و خلط عقل کاشف و حاکم، دلیلی برای نفی حجیت عقل اقامه نمی‌شود، هرچند بحث از مستقلات عقلیه و مقدار دلالت آنها و وضع قوانین برای تحرز از مخالفت با واقع و شرع باقی می‌ماند.

## منابع

- \* قرآن كريم.
١. آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين؛ *فوائد الأصول للأخوند*؛ تهران: وزارت ارشاد، ١٤٠٧ق.
  ٢. ابن دريد، محمد بن حسن؛ *جمهرة اللغة*؛ بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٨٨م.
  ٣. ازهرى، محمد بن احمد؛ *تهذيب اللغة*؛ بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢١ق.
  ٤. استرآبادى، محمد امين و سيد نور الدين موسى عاملى؛ *الفوائد المدنية و بذيله الشواهد المكية*؛ ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١٤٢٦ق.
  ٥. اصفهانى (مجلسى دوم)، محمد باقر بن محمد تقى؛ *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار*؛ بيروت: مؤسسة الطبع والنشر، ١٤١٠ق.
  ٦. —؛ *مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول*؛ ج ٢، تهران: دار الكتب الإسلاميه، ١٤٠٤ق.
  ٧. —؛ *ملاذ الأخيار فى فهم تهذيب الاخبار*؛ قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٦ق.
  ٨. انصارى، مرتضى بن محمد امين؛ *فوائد الأصول*؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم؛ ١٤١٦ق.
  ٩. بحراني، آل عصفور يوسف بن احمد بن ابراهيم؛ *الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١٤٠٥ق.

۱۰. برقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد؛ *المحاسن*؛ قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *مفردات ألفاظ القرآن*؛ بیروت: دار القلم، ۱۳۹۲ق.
۱۲. سبحانی تبریزی، جعفر؛ *تاریخ فقه و تحولات آن*؛ قم: مؤسسه امام صادق<sup>علیه السلام</sup>، ۱۴۲۴ق.
۱۳. سبحانی، جعفر؛ *المبسوط فی أصول الفقه*؛ قم: مؤسسه امام صادق<sup>علیه السلام</sup>، ۱۴۳۲ق.
۱۴. صدر، سید محمد باقر؛ *بحوث فی علم الأصول*؛ تقریرات محمود هاشمی شاهرودی؛ چ ۳، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup>، ۱۴۱۷ق.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ *کتاب العین*؛ چ ۲، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۱۶. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ چ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۷. محدث نوری، میرزا حسین؛ *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*؛ بیروت: مؤسسه آل البیت<sup>علیهم السلام</sup>، ۱۴۰۸ق.
۱۸. مظفر، محمد رضا؛ *أصول الفقه*؛ قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، ۱۳۷۰.
۱۹. نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن؛ *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*؛ چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۲۰. هلالی، سلیم بن قیس؛ *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*؛ قم: نشر الهادی، ۱۴۰۵ق.